أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

اللَهم صلّ على محمّدٍ و آل محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 صحبت در جلسات گذشته، راجع به كیفیت مراقبه بود؛ البته یك صحبت استطرادی بود، چون كه دوستان و رفقا سؤال كرده بودند راجع به كیفیت مراقبه، گفتیم كه به مناسبت اشهر مباركه ذوالقعده و ذوالحجّة، این مسئله یك توضیحی داده بشود و از آن‌طرف هم در آستانه ورود به ماه ذوالحجّة هستیم، لذا موقّتاً در این جلسه هم از همان بحث استمراری كیفیت مأكول برای سلوك می‌گذریم تا انشاءاللَه خداوند در آتیه ببینیم كه چه تقدیر فرموده است.

 راجع به مراقبه خدمت رفقا و دوستان عرض شد تصور بر این است كه مسئله مهم در سیر و حركت انسان به سوی پروردگار، پرداختن به اذكار و اوراد است. و هركسی كه اشتغال به ذكری داشته باشد و اورادی را به آن مشغول باشد، طبعاً آن دیگر مطلبی و مسئله‌ای برای او در حركت و سیرش وجود ندارد و مانعی برای او در این بین تحقق پیدا نمی‌كند. و عرض شد كه این مسئله خلاف است؛ بلكه مطلب ذكر و ورد چند درصد اصل قضیه و مطلب را تشكیل می‌دهد؛ مطلب مهم، مسئله مراقبه است، و آن مسئله عبارت است از تطبیق امور زندگی بر اساس دستور و بر اساس رضای الهی كه آن در چهارچوب مطالبی كه بزرگان فرموده‌اند و مبانی‌ای كه قرار داده‌اند، قرار دارد. آن مبانی هم خب مشخص و معلوم و روشن است.

 مخصوصاً در این سنوات اخیر كه مرحوم والد رضوان‌اللَه‌علیه با تألیفاتی كه داشته‌اند در امور مختلف اجتماعی و غیر اجتماعی، مطالب را روشن و واضح بیان كرده‌اند؛ و برای انسان كفایت می‌كند مطالعه كتب و تألیفات و سخنان ایشان؛ درصورتی كه دقت كند و تأمل كند و اغماض نكند و چشم را نبندد و از آن‌چه كه هست نگذرد و لاپوشانی نكند و توجیه و تأویل نكند؛ توجه كردید؟ توجیه و تأویل نكند. در سخنان ایشان و در تألیفات ایشان كاملًا این نكته به چشم می‌خورد.

 اصل مراقبه، یعنی انسان امور خود را بر اساس رضای الهی تطبیق بدهد. خودش را در مسائل گول نزند؛ توجه كردید؟ خودش را گول نزند. وقتی به یك مطلبی می‌رسد نگذرد؛ بایستد و در اطرافش تأمل كند، در

 اطرافش غور كند. با آنچه را كه می‌داند و یقینیات اوست، با آن بسنجد و به كلام این و آن توجّه نكند؛ به كلام این و آن توجه نكند و اساس سعادت دنیا و فلاح آخرت را بر اخبار آحاد نگذارد. صحبت‌هایی كه این‌طرف و آن‌طرف می‌شود: فلان‌كس این‌طور گفت، فلان‌كس آن‌طور گفت ... خب ما در این سنوات مشاهده می‌كردیم دیگر، كاملا مشهود بود: فلان‌كس فلان‌حرف را زده ...

 بنده در اینگونه مطالب خیلی مسائل را می‌دیدم، مربوط به افراد معروف، افراد مشهور. یك‌دفعه می‌دیدیم یك خبری پخش شده، یك مسئله‌ای پخش شده، نگاه می‌كردیم به خود و با آن معیارهایی كه در نظر داشتیم وقتی كه در نظر می‌گرفتیم، می‌دیدیم با این مطالب نمی‌خورد، این‌ها جور درنمی‌آید، چطوری می‌شود قضیه مثلا با آن برداشتی كه ما داریم جور دربیاید، با آن واقعیتی كه ما رویش زندگی را گذاشته‌ایم، دین‌مان را روی آن گذاشته‌ایم، دین‌مان را گذاشته‌ایم، دنیا و آخرت را گذاشته‌ایم؛ خب چطور جور درنمی‌آید؟

 بعد معلوم می‌شود بله آقا، یك خبری بوده و یكی یك چیزی گفته و یك مطلبی نقل شده و بعد او هم بر اساس توهم و تخیل كم كرده، زیاد كرده، و مسئله به این كیفیت بار شده است.

 سخن بنده این است: ما خیلی مطالب سلوك و مطالب دینی خودمان را شُل گرفته‌ایم و از آن به سهولت می‌گذریم. برای یك ناراحتی‌ای كه در شكم‌مان پیدا بشود، خودمان را به هزار در می‌زنیم، از هزار نفر سؤال می‌كنیم: آقا این ناراحتی چیست؟

 این دكتر یك چیزی می‌گوید، می‌رویم سراغ یك دكتر دیگر ببینیم نظر او چیست. از تخصص داخلی رد می‌شویم، به تخصص خود آن موضع می‌رسیم، باز در آن موضع افراد مختلفی كه هستند همه را بررسی می‌كنیم، یكی می‌گوید آقا عمل كن، دیگری می‌گوید آقا عمل فایده ندارد، آن یكی می‌گوید با دوا خوب می‌شود، آن یكی می‌گوید دوا نتیجه ندارد، آن یكی می‌گوید آنجا برو، دیگری می‌گوید اینجا برو ... هزار جور ما به این در و آن در می‌زنیم، درست؟ اما برای مهم‌ترین مسئله حیات‌مان كه مسئله آخرت‌مان است، مسئله سرنوشت‌مان است، و مسئله ابدیت ماست ... خب ما با چه وضعیتی از این دنیا می‌خواهیم برویم؟ با چه وضعیتی می‌خواهیم برویم؟ همین‌طوری می‌رویم؟ خب همین‌طوری برویم!

 با چه وضعیتی از این دنیا می‌خواهیم برویم؟ و آیا آن نقائصی را كه در این دنیا واردِ بر ما شده است، می‌توانیم در آن‌طرف جبران كنیم؟ خب بسیار خوب، مسئله‌ای نیست، انسان به هر كیفیتی در این دنیا زندگی می‌كند، و بعد موقع رفتن می‌گوید خب آن‌طرف جبران می‌شود، ترمیم می‌شود، اگر از اینجا كم گذاشتیم آنجا بالاخره به یك كیفیتی، به یك نحوی مسئله در آنجا درست می‌شود.

 یا اینكه نه؛ آنچه را كه به ما گفته‌اند، آنچه را كه شاهدان خبر آورده‌اند، آنچه را كه راویان صادق و مصدَّق برای ما بیان كرده‌اند، آنچه را كه انبیاء و اولیاء و بزرگان برای ما گفته‌اند، وقتی كه از این دنیا می‌رویم دیگر پرونده بسته است، تمام شد: الیوم عملٌ و لا حساب، و غداً حساب بلا عمل. همین است، امروز روزِ كار است و روز حساب‌رسی فرداست؛ فردا دیگر روز حساب‌رسی است و كار دیگر در میان نیست؛ این مسئله‌

 است. خب وقتی كه ما با این مسئله برخورد كنیم، همین‌طوری می‌گذاریم برویم؟ برویم! یكی پنجاه سالگی، یكی شصت‌سالگی، یكی هفتادسالگی، یكی شصت‌وپنج سالگی همین‌طوری خب برویم!

 برای یك بیماری معده، برای یك بیماری شكم تا اینكه ببینیم چی هست و چی نیست، تمام زمین و زمان را درمی‌نوردیم تا اینكه به یك نقطه مطلوب برسیم؛ اما اینقدر این مسئله را شل گرفته‌ایم كه به حرف یك نفر دین و دنیای‌مان را می‌گذاریم: فلانی این‌طوری گفته!

 خب شاید اشتباه كرده گفته!

 فلانی یك همچنین حرفی زده، فلانی یك همچنین مطلبی گفته ...

 بله؟! ما خیلی در مسائل اجتماعی سراغ داشتیم از نظائر این قضیه كه یك‌دفعه نگاه می‌كردیم یك مطلب همه‌جا پخش شد، وقتی كه بررسی می‌كردیم می‌دیدیم اصلا صحت ندارد.

 حالا شما ببینید بر این اساس یكی می‌آید جانش را می‌گذارد، یكی می‌آید جان فرزندانش را می‌گذارد؛ برای چه؟ فلان آقا یك همچنین حرفی زد! خب حتما درست است دیگر! حتما درست است!

 بر این اساس «حتما درست است» جانش را می‌گذارد؛ جان یك چیزی نیست كه عوض داشته باشد. جان فرزند را می‌گذارد، مسائل دیگر در اینجا مطرح است. بر اساس چه؟ فلان آقا آن‌جا بالای منبر این را گفت، فلان آقا در تلویزیون یك همچنین حرفی زد، فلان آقا در فلان‌جا این را گفت ...

 یعنی به این راحتی؟ قضیه به این راحتی؟ یعنی اینقدر مسئله شل است؟ اینقدر مطلب راحت و به سهولت است؟

 این كه هِی می‌گویم وقتی كه می‌خواهی یك قدم بگذاری مواظب باش با یقین آن قدم را بگذاری برای همین است كه یك‌دفعه بعد از پانزده سال نگویی: عجب! این كاری كه ما تا حالا می‌كردیم بر اساس گفته یك نفر بود و آن یك نفر هم در این قضیه اشتباه كرده!

 هیچ! پانزده سال رفت هوا! رفت هوا! خب برو ببین!

 به همین جهت است كه بزرگان، مبنای پذیرش كلام اعتقادی را بر اساس خبر واحد قرار نداده‌اند. خبر، خبر واحد نباید نباشد، بلكه خبر باید متواتر باشد، این چه می‌گوید؟ آن چه می‌گوید؟ این این‌طور می‌گوید، آن این‌طور می‌گوید؛ دوباره از او سؤال كنم ببینم حرفش فرق كرد یا فرق نكرد.

 در یك قضیه كه قبلا اتفاق افتاده بود بنده هم خدمت رفقا گفتم ما بر اساس مطلب و اعتمادی كه به یك نفر داشتیم آمدیم یك حرفی را زدیم. بعد كه رفتم تحقیق كردم بنده خودم از شخص او، وقتی رفتم دیدم مسئله این‌طور نبوده؛ توجه می‌كنید؟ دیدم عجب! خب وقتی كه قضیه به این كیفیت هست، چرا شما در نقل این مطلب تعبیر دیگری می‌آورید؟ یك تعبیر عوض بشود از زمین تا آسمان می‌بینید مطلب عوض شد؛ یك تعبیر! یك اصطلاح! یك كلمه! یك حرف!

 توجه می‌كنید؟ خب حالا انسان بیاید و بر یك اساسی یك مسئله‌ای را به آن بخواهد توجه كند، بعدا معلوم بشود كه مسئله به این كیفیت نبوده: خسرالدنیا و الآخرة.

 چون مطلب را متقن نگرفته، به نحو اتقان مطلب را درنیافته، آن دقتی كه باید داشته باشد، آن دقت را نكرده؛ خب دیگر كاری برنمی‌آید از دستش، وقت گذشته، عمر گذشته و آن مقدارِ پانزده سال، هفده سال، بیست سال، ده سالی كه از عمر او رفته است، آن مقدار دیگر مابه‌إزایی ندارد. بله، بعدا بخواهد سعی كند، تلاش كند، برگردد، آن حساب خودش را دارد؛ این ده سال دیگر مابه‌ازا ندارد، عوض ندارد كه بخواهد انسان بیاید جایگزین كند. درست؟

 مراقبه این است كه انسان بیاید و آنچه را كه به تشخیص او در راستای صلاح اوست، آن را اعمال كند؛ به این می‌گویند مراقبه. بزرگان به این مطلب تذكر داده‌اند. هر مقدار كه انسان نسبت به این مسئله بپردازد، خودش برده، هر مقدار كه نپردازد از كیسه خودش رفته. این یك مطلب خیلی اشتباهی است كه می‌گویند كه فرض بكنید كه می‌گویند: ما نمازمان را خواندیم از عهده دِین بربیاییم!

 انگار انسان به خدا بدهكار است، فرض بكنید وقتی كه نماز می‌خواند از عهده دِین برمی‌آید!

 ما این كار را كردیم كه از عهده دین بربیاییم! ما این عمل را انجام دادیم تا بدهی‌مان را با خدا صاف كنیم! ما این كار را كردیم تا اینكه دیگر با خدا حساب نداشته باشیم! ...

 خدا كه با كسی حساب ندارد عزیز من! خدا كه از كسی طلب ندارد! خدا از كه طلب دارد؟! آن‌كسی كه مستغنی و غنی بالذّات هست، آن‌كسی كه در وجود خود به صفت صمدیت، یعنی هیچ نقطه خالی در این ذات وجود ندارد، در این حیثیت وجود ندارد تا اینكه بخواهد آن نقطه خالی را از سایرین به دست بیاورد و پُر كند و ترمیم كند، او چه طلبی از ما دارد؟ چه طلبی از ما دارد؟ هیچ!

 این غلط است كه ما این‌طور بخواهیم مطلب را بیان بكنیم. نمازی را كه ما می‌خوانیم طلب خودمان را، بدهی خودمان را به خدا صاف نمی‌كنیم، نه! نمازی را كه می‌خوانیم خود را به جلو می‌بریم، نه این كه بدهی به خدا را ما صاف كنیم، خدا طلبی از ما ندارد كه بخواهیم حالا بدهی‌مان را با او صاف كنیم: خدایا بیا نماز ظهر و عصرم را خواندم، تمام شد دیگر! حرف دیگر هم داری؟! این هم نمازمان را دیگر انجام دادیم، سر سال خمس‌مان را هم دادیم دیگر، مگر حرف دیگر هم داری؟! زكات است، زكات را هم دادیم، یك حج هم می‌رویم انجام می‌دهیم خلاصه به زور و زحمت و نقّ و نوق و بالا و پایین و بالاخره آن حج را هم به جا آوردیم ...

 با این دیدگاه بخواهیم نگاه بكنیم اینها هیچ تأثیری ندارد، یا اینكه تأثیرش كم است. وقتی كه ما می‌خواهیم به نماز برخیزیم، باید فكر این را بكنیم كه الآن بدن ما آبش كم شده، نیاز به آب دارد، باید الآن یك لیوان آب را بخوریم تا اینكه ترمیم كند، و الّا ممكن است كه موجب ضرر برای ما شود.

 وقتی كه می‌خواهیم به عبادات برخیزیم، به امور وقتی كه می‌خواهیم بلند شویم، باید نگاه كنیم این نفس‌

 در آن حركتی كه دارد، در آن سیری كه دارد نیازمند انجام این عمل و عبادت است. بیماری است كه باید در سر ساعت قرصش را بخورد، بیماری است كه در سر ساعت باید آنتی‌بیوتیك‌اش را بخورد. اگر نخورد، آن میكروب می‌آید مقاوم می‌شود در بدن او، و بعد دیگر با آنتی‌بیوتیك درمان نمی‌شود، آن‌وقت باید او را جراحی كرد؛ چون مقاوم شده، توجه كردید؟

 این دیدگاه را ما باید در انجام مسائل عبادی و سایر امور غیر عبادی بیاوریم. خدا از ما طلب ندارد، خدا ترس ندارد، خدا ترس ندارد كه به خاطر ترس از خدا انسان بخواهد یك عملی را انجام بدهد، خدا كجایش ترس دارد؟

 این كه در آیه داریم‌ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَه وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَه‌[[1]](#footnote-1) می‌دانید معنایش چیست؟ یا مثلا يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ‌[[2]](#footnote-2) یا مثلا إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ‌[[3]](#footnote-3) این خشیة به خود ما برمی‌گردد، نه به خدا! خوف به خود ما برمی‌گردد نه به خدا. یعنی این وجودی كه الآن دارای این منقصت است، این وجود، این وقتی كه در روز قیامت نگاه می‌كند و می‌بیند چه كلاهی سرش رفته كه در این دنیا می‌توانسته این منقصت را نداشته باشد، حالتی برای او پیش می‌آید كه آن حالت جهنم او خواهد شد، آن حالت برای او سوزش درون خواهد بود.

 وقتی كه انسان از این دنیا می‌رود و می‌بیند عجب! راهی بود كه خدا قرار داده و آن را باید می‌آمد، همان‌طوری كه در این دنیا خدا شصت سال در پرونده‌اش نوشت، همین‌طور بعد از این دنیا هم خدا برای او این را در نظر گرفته، منتها در دنیا شصت سال، در اینجا به اضافه بی‌نهایت! خیلی خب، حالا می‌بایستی این شصت سال را تو در این قضیه خرج می‌كردی، این نفس را می‌بایستی به كمال می‌رساندی، نفس را می‌بایستی درست می‌كردی، نفس را می‌بایستی به كمال می‌رساندی، آنچه را كه گفته بودند می‌بایستی به آن ترتیب اثر می‌دادی، بیرون می‌آمدی، از آن انانیت و از آن نفسانیت بیرون می‌آمدی.

 بالاخره این دنیا و آن دنیا حساب و كتاب دارد؛ بی‌مایه به كسی چیزی نمی‌دهند. این حساب و كتابی كه در این دنیا هست و در آن دنیا هست، بر اساس قاعده منطق است: هرچیزی جای خودش را دارد. وقتی كه یك قدم من جلو نرفته‌ام، خودم نرفته‌ام. این موضوع را بنده كاملًا در زمان حیات مرحوم والد رضوان‌اللَه‌علیه احساس می‌كردم، كه وقتی كه صحبت می‌كردند با افراد، افراد خیال می‌كردند كه حالا كه می‌روند اطاعت می‌كنند یك منّتی هم باید سر آقا بگذارند! اصلا كاملا معلوم بود!

 می‌گفتند: آقا شما برو این كار را انجام بده.

 طرف می‌رفت انجام می‌داد، بعد هم خوشحال بود كه بله، ما رفتیم و ...

 این دستور برای خودت بود، این به آقا چه مربوط است؟ او فقط یك راهنمایی كرد. آن پزشكی كه می‌آید نسخه می‌دهد هیچ‌وقت شده مریض بلند شود بیاید نسخه پزشك را بردارد بدهد داروخانه و دوا را بگیرد بخورد و بعد برود در بزند و بگوید: آقا سلام علیكم! من نسخه شما را خوردم ها! یادتان باشد ...

 خوردی كه خوردی! خودت خوب می‌شوی! اگر هم نخوری می‌میری! چرا آمدی سراغ من؟ همان یك‌دفعه ویزیت دادی بس است دیگر، برای چه می‌خواهی دوباره بیایی ویزیت ... برو به نسخه عمل كن.

 من مشاهده می‌كردم وقتی كه ایشان نسبت به خیلی از افراد می‌گفتند كه آقا این كار را بكنید، آن كار را بكنید، طرف یك حالت شعفی در او پیدا می‌شد و ... حالا آقا به او دستور داده‌اند، آقا به او یك مطلبی گفته‌اند، آقا به او یك قضیه‌ای گفته‌اند و حالا این دارد می‌رود انجام می‌دهد و بعد هم می‌خواهد بیاید گزارش بدهد كه ما این‌طوری انجام دادیم، آن‌طوری انجام دادیم و در نفسش فلان شد ...

 در حالی كه همه این حرف‌ها هیچ حساب ندارد. او كه دارد می‌گوید برو این كار را بكن، یعنی برو این دوایت را بخور، برو این آنتی‌بیوتیك‌ات را بخور، برو این شربتت را بخور، برو این آب را بخور، برو این غذا را بخور، برو این مسئله‌ای كه الآن برای تو لازم است و واجب است، برو الآن این را انجام بده، این را الآن می‌آید می‌گوید، منتها طرف یك همچنین برداشتی می‌كند، این هم یك لبخندی می‌زند و به روی مبارك خودش هم نمی‌آورد و می‌گوید: خب بسیار خوب، خوب كاری كردی به اصطلاح رفتی و ...

 بله؟! این حالت نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است كه هرچه انسان بماند، یك حسابی در نظرش است، یك قضیه‌ای كه دارد در ازای یك مطلبی دیگر دارد این را انجام می‌دهد، دارد در ازای یك مسئله دیگر دارد انجام می‌دهد، دارد در ازای یك عوضی دارد این معوَّض را انجام می‌دهد؛ این نفس را جلو نمی‌برد، سالك را جلو نمی‌برد.

 ارتباط مرحوم آقا با استادشان مرحوم حضرت حدّاد رضوان‌اللَه‌علیه این‌طور بود كه ایشان منتظر بودند ببینند چه از دهان او درمی‌آید روی هوا بزنند! نه اینكه او بگیرد بنشیند كه تا مثلا بگویند آقای آسیدمحمدحسین فرض كنید كه شما برو این را انجام بده، آقای آسیدمحمدحسین برو آن كار را بكن ... به طور كلی دیدگاه ایشان ... این‌ها اسرار است ها! این مطالبی كه امشب دارم می‌گویم خدمتتان، مسائلی است كه خیلی مسائل كلیدی است و خیلی باید انسان مواظب باشد، مخصوصاً اینكه همان‌طوری كه خدمت‌تان عرض كردم در آستانه حلول ماه ذوالحجه و خلاصه ورود واردات توحیدیه هستیم.

 ایشان اصلا از اوّل خلاف یك همچنین برداشتی در ذهن داشتند؛ نه تنها نسبت به ایشان بلكه از آن سابق، از آن زمانی كه ... چون از كیفیت مطالب پیداست، از كیفیت عبارات، كیفیت مسائل پیداست، بله از وقتی كه در خدمت مرحوم علامه طباطبایی بودند و بعد هم به نجف رفتند و كذا و كذا همینطوری ادامه پیدا

 كرد، در تمام این موارد، این نكته برای ایشان بود. لذا وقتی كه به آن استاد واقعی رسیدند و به فرمایش خودشان وقتی كه من به حضرت حدّاد رسیدم، به همه‌چیز رسیدم. بارها بنده این عبارت را از ایشان می‌شنیدم، بارها می‌شنیدم و ایشان برای من همه‌چیز بود.

 وقتی كه رسیدند مثل یك فرد واله و تشنه بودند كه به دنبال مطلب و به دنبال حقیقت است.

 در وقتی كه ایشان رفتند به ملاقات مرحوم حدّاد، در زمانی بود كه ایشان در خدمت و اطاعت سلوكی مرحوم آقای انصاری قرار داشتند و آقای انصاری نگفته بودند برو پیش آقای حدّاد؛ توجه می‌كنید؟ نگفته بودند! اما ایشان چه برداشتی داشت؟ چه وضعیتی داشت؟ چه حالی داشت؟ كه وقتی رفت پیش استادشان، رفتند پیش آقای حدّاد برای اولین بار بود دیگر دیدند كه هان! آن كسی كه دنبالش می‌گشتند این است! این است!

 ما نسبت به بزرگان باید كمال رعایت احترام را داشته باشیم، و رعایت ادب را در تعابیری كه می‌آوریم، باید قطعاً انجام بدهیم، و این همان مطلبی است كه از خود بزرگان یاد گرفته‌ایم؛ آنها در عین احترام به موقعیت آنان و حفظ مراتب آنان، حیثیت هر كدام را نیز در نظر داشتند، حیثیت هركدام، رتبه هركدام ... خود ایشان مگر نسبت به مرحوم انصاری رضوان اللَه علیه ایشان نفرمودند كه من وقتی كه به ایشان نگاه می‌كردم، گویا به پیامبری از پیامبران الهی دارم نگاه می‌كنم!

 درست؟! مگر ایشان نمی‌فرمودند؟ و چقدر ادب و چقدر احترام و چه مسائلی بین خود و ایشان داشتند؛ و چه كارهایی، چه كارهایی كه واقعا من وقتی بعضی‌هایش را برای دوستان بیان می‌كنم، تعجب می‌كنند كه: عجب! ایشان هم یك همچنین كارهایی انجام می‌دادند برای استادشان؟!

 ولی در عین حال هركدام رتبه خاص خودشان را داشتند. قطعا موقعیت مرحوم حدّاد قابل مقایسه با مرحوم انصاری در نزد مرحوم والد نبود، قابل مقایسه نبود. او در یك افقی بود و او در یك افق دیگر؛ گرچه هر دو مراتبی را طی كرده بودند و خود مرحوم انصاری رضوان‌اللَه‌علیه در اواخر عمر به آنچه را كه مطلوب و مقصودشان بود رسیده بودند، ولی رسیدن داریم تا رسیدن؛ سعه داریم تا سعه، و هركدام از این‌ها دارای رتبه و مقام خاص به خود را داشتند، و بر اساس همین رتبه، امور خود را تدبیر و ترتیب می‌دادند.

 من به مرحوم آقا عرض كردم: آقا شما در مطالبی كه با مرحوم آقای انصاری از نظر فتوایی اختلاف دارید چه می‌كردید؟

 ایشان یك تأملی كردند و فرمودند: احتیاط می‌كردم.

 خب شما این سخن را بگذارید در كنار آن مطلبی كه نمی‌دانم در جلد سوم اسرار یا در جلد دوم آورده‌ام كه اگر این لیوان، لیوانِ منهی باشند و شما بگویید بخور جلوی ما گفتند، بنده بودم، اخوی بود من بدون تأمل آن را تناول می‌كنم.

 خب این حرف را چه كسی دارد می‌زند؟ یك مجتهدی دارد این حرف را می‌زند كه قطعا از اقران خودش حدّاقل اعلم است. او دارد یك همچنین مطلبی را می‌گوید. او چه برداشتی از این شخصیت دارد كه در این‌جا نمی‌گوید احتیاط می‌كنم؟ آنجا می‌گوید احتیاط می‌كنم، اما اینجا نمی‌گوید احتیاط! با اینكه هر دو از اولیاء خدا، هر دو از بزرگان، هر دو از عرفاء، هستند و حرفی در آنها نیست. به هر دوی این‌ها ما امید شفاعت داریم؛ توجه كردید؟

 این را می‌گویند مراقبه؛ یعنی چه؟ یعنی شما هر قدمی را می‌خواهید بردارید، منطبق با آنچه را كه تشخیص می‌دهید بدون اینكه خودتان را گول بزنید، بدون اینكه اغماض كنید، بدون اینكه تأویل و توجیه كنید، بدون اینكه چشمتان را ببندید، طبق همان حركت كنید. اگر مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه آنچه را كه راجع به مرحوم انصاری فرمود و خود عمل می‌كرد راجع به مرحوم حدّاد عمل می‌كرد، همین‌جا می‌ایستاد و دیگر نمی‌توانست بالا برود؛ اینجا باید از این افق رد بشود، آنجا باید احتیاط كند، آنجا باید مخالفت كند. ایشان با بعضی از افراد بودند قبلا خدمت رفقا عرض كردم ایشان با خیلی از بزرگان تماس داشتند و ارتباط داشتند. یك‌دفعه یك قضیه‌ای اتفاق افتاده بود، من با ایشان بودم، نمی‌دانم در نجف بوده ... من آن موقع سنم حدود هفده سال بود، حالا چون ممكن است ذكر افراد بشود، از ذكر اسامی اشخاص خودداری می‌كنیم. یك نفر به یك شخصی كه وصی هم بود، وصی مرحوم قاضی بود، به یك نفر كه حالا اسم نمی‌برم، یك دستورالعملی داده بود، یك مطلبی، یا از او درخواست كرده بود، یك چیزی، او گفته بود كه این را انجام بده، او درخواست كرده بود.

 من سنم حدود هفده سال بود. رو كردم به مرحوم آقا، گفتم: آقا حالا این دستورالعملی كه ایشان دادند درست بوده؟

 یك بچه هفده ساله، حالا دارد برای بزرگان تعیین تكلیف می‌كند! خب علی‌كلّ‌حال همیشه اینطوری بودیم. گفتم حالا این كه ایشان گفته‌اند درست بوده؟

 مرحوم آقا یك خنده‌ای كردند، خیلی پرمعنا، و هیچ نگفتند.

 خب از این هیچ نگفتن، آدم چه درمی‌آورد؟ خب اگر درست بوده می‌گفتند بله درست است دیگر، اشكال ندارد، همین‌طور است، به این خاطر و به این دلیل ایشان این را گفته‌اند و از من هم رفع شبهه می‌كردند؛ چون من هم بالاخره نسبت به این دستور مشكل داشتم.

 گفتم آقاجان اگر من جای آن شخص بودم، نمی‌بایست به این مطلب ترتیب اثر بدهم.

 ایشان خندیدند و دیگر هیچ جوابی ندادند.

 خب ما [از این سكوت و خنده‌] خیلی مطالب می‌فهمیم. یعنی آن كسی كه با بزرگان ارتباط دارد، از كیفیت صحبت، از جواب، قرائن، شواهد، خیلی مطالب می فهمد، خیلی چیزها دستش می‌آید. توجه كردید؟ در حالی كه همین قضیه را شما ملاحظه می‌كنید كه خب مخالفت است دیگر، معنای [این خنده و سكوت‌]

 این است كه مخالف است؛ منتها حالا تأدّباً چیزی نمی‌گوید، تأدّباً حرفی نمی‌زند و نظیر این قضیه هم زیاد اتفاق افتاد، همانطوری كه نسبت به خودشان هم بعضی مطالب بود، البته خب ضرورتی در گفتن نیست، ولیكن ما می‌دیدیم كه ایشان به همان تشخیص خودشان عمل می‌كنند. اما صحبت در این است وقتی كه در قبال استادشان قرار می‌گیرند چه؟ آنجا هم همین‌طور است؟ كه آقا شما حالا این مطلبی كه فرمودید من بروم راجع به آن یك قدری فكر كنم! یك قدری تأمل كنم! ببینم حالا چطور می‌شود؟! این‌طور؟ یا اینكه یك همچنین تعبیری می‌آورند كه: من بلادرنگ این را تناول می‌كنم.

 خب این می‌شود مراقبه؛ آن كسی كه در این راه حركت می‌كند و به این كیفیت هست، در هر لحظه‌اش دارد صعود می‌كند، چون نفسش را گذاشته در این خط، نفسش را گذاشته در این مسیر، چشمش را نمی‌بندد، گوشش را نمی‌گیرد، و نمی‌گوید: حالا ببینیم چه می‌شود.

 " حالا ببینیم چه می‌شود" یعنی باختی، تمام شد!" حالا ببینیم چه می‌شود" یعنی قافیه را باختی!" حالا عیب نداره این كار را بكنیم" یعنی تمام شد!

 چرا؟ چون هر لحظه زندگی انسان یك حركت است. امروز در اینجا توقف كردیم، این توقف باعث می‌شود كه در جای دیگر توقف كنیم. امروز اینجا اغماض كردیم و چشم پوشانیدیم، باعث می‌شود این چشم‌پوشاندن ادامه پیدا كند؛ فردا نسبت به یك مطلب مهم‌تری چشم می‌پوشانیم ها! پس‌فردا نسبت به مطلب دیگر، سال دیگر همین‌طور، بعد ما تبدیل می‌شویم به یك دستگاه ماست‌مالی! به یك دستگاه رفو و اتو! دیده‌اید رفو می‌كنند عیب‌ها را و می‌پوشانند؟! نفْس اصلا تبدیل می‌شود؛ این نفس اصلا حقیقت را نمی‌تواند بفهمد.

 خیلی عجیب است، خیلی عجیب است. یك وقتی من فكر می‌كردم، یك كسی را می‌خواستند یك وقتی انتخاب كنند. الآن هم تمام شد و رفت پی كارش. بعد من دیدم چرا یك عده خاصی دارند این را انتخاب می‌كنند؟ مانده بودم! آخر این‌ها مثلا فلان و چه و ... این چه قضیه‌ای است؟ می‌دانستم كه این چه كاره است، در آن شك نداشتیم، خبر [داشتیم‌]، بعد هم كه معلوم شد. اما این چه قضیه‌ای است كه این نفْس تمایل به این فرد پیدا می‌كند؟ این بالاخره یك قضیه است، مسئله است دیگر. چرا به این تمایل پیدا نمی‌كند، چرا به آن تمایل پیدا نمی‌كند؟

 این كه این تمایل پیدا می‌كند از كجاست؟ بعد دیدم آخر بابا این همان است اصلا! این دو در یك افق هستند! وقتی در یك افق هستند، بخواهی‌نخواهی اصلا كشش دارد! اگر هم از او بپرسی می‌گوید نمی‌دانم، دل است دیگر! دل است! می‌كشد!

 توجه می‌كنید؟ اصلا خودبه‌خود این تمایل دارد و در اینجا خیلی مطالب است ها! خیال می‌كنم خدمت رفقا در یكی از شب‌های ماه مبارك رمضان بود و صحبت شد كه چرا نفْس و قلب شما یك‌دفعه می‌بینید تمایل‌

 به یك قضیه پیدا می‌كند در حالتی كه قبلا نبوده، قبلا این تمایل نبوده؟ چه قضیه‌ای اتفاق افتاده؟ چه حادثه‌ای به وقوع پیوسته كه این كه قبلا شما نسبت به او تنفر داشتید الآن تمایل دارید؟ یا این كه به او قبلا تمایل دارید الآن از او تنفر دارید؟ در اینجا چه واقعه‌ای به وقوع پیوسته؟ این از آن چیزهایی است كه خیلی باید به آن دقت كرد و روی آن تأمّل كرد. آدم نگاه می‌كند می‌بیند كه هیچ دلیلی هم پیدا نمی‌كند. آخر اگر به قیافه است؟ چه عرض كنم! به سواد است؟ خدا انشاءاللَه همه را عرض كنم حضورتان كه عنایت كند! نمی‌دانم ... هرچه ... حالا من چه می‌دانم! به هرچه نگاه می‌كنی [طرف وجهی ندارد] ولی می‌بینی دل دارد به این‌طرف می‌رود. این چه قضیه‌ای اتفاق افتاده؟!

 اینجا خطر است! خطر اینجاست كه انسان یكدفعه نگاه می‌كند می‌بیند دارد هِی برای این محسّنات می‌شمارد: این است، این است، این است ...

 خب بابا! اشخاص دیگر هم هستند، این‌ها هم هستند.

 نه، نه، این بد است، این فلان است، این فلان می‌كند، این كار را می‌كند ...

 حالا همین شخص می‌آید هزار درجه بدتر از بقیه، و حالا كه گیر كرده شروع می‌كند به توجیه و رفو كردن و این هم كه از اول نفسش شده كارخانه رفو، شده كارخانه ماست‌مالی، شده كارخانه توجیه و غیر از رفو صادرات دیگری ندارد، ماشاءاللَه! مگر كارخانه موادش چیست؟ موادی كه می‌آید در یك كارخانه كائوچو و مس و سیم و فلان است، از آن طرف فرض كنید یك ماشین می‌آید بیرون دیگر. این هم از این طرف كلك و دروغ و حقه‌بازی و بالا كشیدن و دزدی و ... این‌هم مواد این كارخانه است. خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش معلوم است كه چه خواهد شد. شروع می‌كند همه هِی رفو كردن: این بود، آن بود، ما نبودیم، این چه بود، نه خیر، صلاح آن موقع بود، صلاح این موقع است، آن موقع اقتضاء، این موقع ...

 همین‌طوری شروع می‌كند بالا و پایین را به هم می‌دوزد. بدبخت! خب یك قدم بیا عقب، این‌قدر خودت و بقیه را بدبخت نكن. یك غلط كردم بگو، هم خودت را راحت كن و هم بقیه را! این غلط كردم را نمی‌گوییم، آسمان را می‌چسبانیم به زمین، زمین را می‌چسبانیم به هوا. این چه فایده‌ای دیگر دارد؟ چه نتیجه‌ای دیگر دارد؟

 توجه كردید؟ مرحوم آقا به شاگردان و تلامذه‌شان می‌گفتند راه‌تان برعكس باشد! توجیه در كار نیست، رفو كردن در كار نیست، چشم‌پوشی در كار نیست، چشمت را این‌طور باز كن! هان! نه این‌كه چشمت را ببند.

 یكی می‌گفت این‌جا هرچه را می‌بینید باید چشم را ببندید و سر را بالا نیاورید!!

 هرچه می‌بینید چشم را ببندید و سر را بالا نیاورید!! مگر اینجا طویله است آقا؟! چشم را ببندید و سر را بالا نیاورید! خیر سرمان اسم ما را آدم گذاشته‌اند، گوسفند نگذاشته‌اند، به ما آدم می‌گویند، انسان می‌گویند.

 توجه كردید؟ این مسیر می‌شود مسیر سلوك. این می‌شود مراقبه، این مراقبه همان سلوك است. پس سلوك ذكر و این‌ها به تنهایی نیست. سلوك عبارت است از مراقبه كه انسان هر قدمی را كه می‌خواهد بردارد

 چشمش را اینطور ... اینی كه هست، چهار برابر دیگر اضافه كند و باز كند كه آن حركتی كه می‌خواهد بكند، احساس كند كه نفْسش تغییر كرد.

 امروز یك تغییر كرد، فردا یك تغییر دیگر، یك‌دفعه نگاه می‌كند می‌بیند عجب! یك سال گذشته، پارسال این‌طور بود، این‌طوری فكر می‌كرد، راجع به افراد این‌طوری فكر می‌كرد، الآن می‌خندد! هر هر می‌خندد! پارسال نمی‌دانم راجع به مسائل اینطور نظر می‌داد، با افراد می‌نشست: آقا فلان قضیه چه شده؟ شما از مطالب چه خبر دارید؟ از قضایا چه خبر ...

 الآن تا بخواهند از این حرف‌ها بزنند: خداحافظ شما! و می‌رود و اصلا نمی‌خواهد بشنود، اصلا نمی‌خواهد بشنود.

 من كه ملول گشتمی از نفس فرشتگان‌

 ملول است، الآن آن چیزی كه سابق به دنبالش بوده، این‌طرف، آن‌طرف، نگاه كند، ملائكه را ببیند، با ملائكه باشد و چه و چه و چه، خواجه می‌فرماید به جایی من رسیده‌ام كه حتی از صحبت ملك ملولم؛ من فقط به ذات دارم توجه می‌كنم و نفس من منغمر در ذات است و نمی‌توانم به مرتبه اسماء و صفات كه مرتبه وجودی ملائكه است تنزل پیدا كنم.

 قال و مقال عالمی می‌كشم از برای تو

 این می‌شود برنامه. این برنامه همان به اصطلاح مراقبه است، همان مراقبه‌ای كه مورد نظر بزرگان بود. یعنی انسان حركتش، فعلش، صحبتش، تكلمش، حرفی كه می‌خواهد بزند، برخوردی كه می‌خواهد بكند، فردی كه دارد می‌آید پیش او كه با او حرف بزند، از اول می‌گوید تو كه هستی؟ كدام طرفی هستی؟ هان! تا می‌گوید كدام‌طرفی هستی، باخت! تمام شد! به این‌طرف و آن‌طرفش چكار داری؟ ببین حرفش چیست! وقتی می‌آید یك چیزی به تو بگوید: كدام‌طرفی هستی، چپی، راستی، نمی‌دانم از این تعابیر جدیدی كه امروزه هست: اگر آن‌طرفی هستی، بدانیم با تو چه بگوییم ... اگر این‌طرفی هستی ... هیچ‌وقت نمی‌گویی بابا حرفش چیست، مگر همه حرف‌ها را باید این‌طرفی‌ها بزنند؟ حالا دو تا حرف هم از آن‌طرفی بشنو! چه اشكال دارد؟

 گاهی اوقات شیطان هم می‌آید انسان را نصیحت می‌كند! شیطان ها! همین شیطان! مگر نمی‌گویند بی‌خود شیطان را بدنام نكنید؟ خودِ شیطان.

 یكی از انبیاء به شیطان گفته بود كه آیا تو برای من هم دام می‌اندازی؟

 گفت بله برای تو هم دام دارم‌

 گفت: چه؟ چطور؟!

 گفت: وقتی كه می‌روی خانه نمی‌دانم مادرت، این‌ها و برایت یك آش خوبی می‌پزد، آن آش را كه داری می‌خوری همچین خیلی خوشت می‌آید، اضافه بر برنامه خوشت می‌آید، یك خرده حالت تعلق به دنیا

 برایت پیدا می‌شود، هان! آن موقع من شروع می‌كنم كف زدن! به به به! این نبی‌اللَه را هم خلاصه گیرش انداختم!

 البته شیطان دنبال ما نمی‌آید ها! ما دنبال شیطان هستیم! شیطان نیاز ندارد دنبال ما بیاید، ما خودمان الحمدلله جلوتر از شیطان می‌رویم او دنبال ما می‌آید! می‌گوید بابا بایست اینطوری هم نمی‌خواهم اغوایت كنم! این‌طوری هم ... خیلی داری تو مایه می‌گذاری اضافه بر برنامه!

 این شیطان سراغ انبیاء می‌رود، سراغ اولیاء می‌رود، سراغ آن‌ها می‌رود. سراغ ما نمی‌آید، بی‌خود گردن شیطان نیندازیم، همه را خودمان می‌خواهیم. می‌گفت شیطان را بدنام نكن، بی‌خود گردن شیطان نیندازیم.

 درست شد؟ آن پیغمبر دید هان! خوب جایی خلاصه شیطان ...

 گفت بر من كه بروم دیگر از آن آش‌ها بخورم.

 شیطان گفت بر من هم [لعنت‌] كه دیگر بیایم كسی را نصیحت كنم. آمدیم یك چیزی بگوییم او گرفت و خلاصه دكان دستگاه ما كساد شد. دلمان خوش بود كه اقلّاً با یك آش خوردن از آن حالت توجهش كم می‌شود.

 خلاصه خیلی مطلب دقیق است، مطلب خیلی دقیق و حساس است دیگر.

 خب ایام ماه ذوالحجّة نزدیك است و آن ماهی است كه از خصوصیات و آثارش پیداست كه فضای این ماه، مخصوصاً آن ده روز اولش، عجیب فضای توحیدی است. یعنی حال و هوای این چند روز، همین‌طور توحیدی است و اشتداد پیدا می‌كند تا اینكه اختتام و نهایت شدتش دیگر می‌رسد به روز دهم كه روز عید قربان است.

 اذكاری كه در این دهه هست، همان اذكار مستحبی است كه از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است: لاإله‌الّا اللَه عدد اللیالی و الدهور ...، قبلا هم خدمت رفقا عرض كرده‌ام كه این اذكار را خوب است كه انسان حدّاقل یك مرتبه و بهتر است ده مرتبه و با تأمّل بخواند، با دقّت بخواند، و رویش فكر كند كه این لا اله الّا اللَه، عددَ اللیالی و الدّهور یعنی چه؟ لا اله الّا اللَه عدد لمح العیون، این چشم را كه می‌زنیم یعنی چه؟ این لا اله الّا اللَه كه مثلا حضرت می‌فرماید به اندازه شَعر، به اندازه وبر، به اندازه شوك، به اندازه شجر، به اندازه رمل‌ها، به اندازه قطره‌ها، به اندازه دریاها، این یعنی چه؟ این چه حقیقتی است كه به این تعابیر امام علیه السلام برای ما بیان می‌كند. خیلی اذكار، اذكار عجیبی است و خوب است كه انسان روزی ده مرتبه در ماه ذوالحجه این‌ها را بخواند.

 روزه بسیار بسیار مستحب است در این دهه و همین‌طور دعای روز عرفه كه بسیار دعای عجیبی است؛ همین‌طور روزه روز عرفه. ولی اگر روزه باعث ناتوانی بشود كه انسان از دعا بماند، دعا ارجحیت دارد، و دعا عرفه بسیار بسیار دعای عجیبی است. البته آنچه كه در مفاتیح است، یك زائدی هم دارد و آن زائد، جزو دعا نیست، و دعای آن حضرت با همین یا ربِّ یا ربّ تمام می‌شود. آن زائد زیادی است و به نظر بنده قطعا از دعا

 نیست، و اصلا از بعضی فقراتش من كه نمی‌توانم درك صحیحی داشته باشم، الهی انا الفقیر فی غنای، فكیف لا اكون فقیراً فی فقری؛ من معنای این را نمی‌فهمم چیست و به چه جهتی گفته می‌شود. حالا این چه غنایی است؟ چه فقری است؟ آیا امام علیه السلام این فقر ظاهری را فقر به حساب می‌آورد؟ خلاصه دعا را نباید اضافه كرد.

 در نسخه اصلی كه مربوط به سیدبن‌طاووس هست، در آن نسخه‌های اصلی این زیادی دعا وجود ندارد. فقط در یك نسخه این زیادی است و این هم از كارهای بسیار اشتباه و غلطی است كه این افراد انجام می‌دهند، همیشه هم بوده، الآن هم هست؛ الآن هم هست. همین كم و زیاد كردن‌ها، همین حذف و زیاده كردن‌ها، و تراشیدن و نمی‌دانم سانسور كردن و این‌ها، خب واقعا خلاف است، این‌ها همه خیانت است، خیانت است.

 كلام امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت‌نامه حضرت را بگیریم و یك مقدارش را از پیش خودمان حذف كنیم، و بعد شروع كنیم ترجمه كردن؛ خب این خیانت است.

 یا سایر مطالب دیگر، این‌ها چیزهایی است كه متأسفانه بوده و هست. آن خطّاط، آن شخص، بنابر سلیقه خودش می‌آمد و دعا را برمی‌داشت و یك دعای دیگر به آن فقرات اضافه می‌كرد، كه این خودش فصل خیلی مفصّلی دارد. در حالتی كه مطالب امام فرق می‌كند، حال امام، سخن امام، كلام امام، تفاوت می‌كند و انسان نباید تصرف كند. این دعا را مشخص است كه وقتی كه حضرت به یا ربّ یا ربّ می‌رسند، دیگر مطلب تمام است، یعنی هرچه سخن است گفته‌اند و هرچه باید به خداوند عرض كنند، عرض كرده‌اند؛ دیگر این یا ربّ یا ربّ می‌آید تمام می‌كند و بعد هم مسئله تمام است.

 و در این رساله‌ای كه اخیرا بنده راجع به نوروز دارم می‌نویسم، راجع به این مسئله حذف و تغییرها یك مقداری توضیحاتی داده‌ام كه چطور آن شخص كاتب وقتی یك كتابی را كه متعلق به یكی از بزرگان است را می‌خواهد استنساخ كند، برمی‌دارد از خودش اضافه می‌كند، و دیگری خیال می‌كند كه این به خود كتاب مربوط است و به اصل خود كتاب ارتباط دارد و بعد هم یك اشكالاتی پیدا می‌شود.

 تمام وزر و وبال‌ها برمی‌گردد به آن شخصی كه خیانت كرده، خیانت كرده. خیانت فقط به این نیست كه فقط ... این خیانت است، آدم بیاید كم كند، زیاد كند، گزینشی عمل كند. شما یك مطلبی را می‌خواهید نقل كنید، نصفش را بگویید، نصفش به صلاح نیست! خب این خیانت است دیگر، خیانت شاخ و دُم ندارد.

 یا فلان قضیه را نگویید، فعلا به صلاح نیست، فلان چیز را بگویید ...، همه این مطالب از یك قماش است. خلاصه هرجا كه پای نفس در كار است، اینگونه مطالب هم هست.

 دعای روز عرفه بسیار دعای عجیبی است، بسیار عجیب است، و چه خوب است كه رفقا وقتی كه دعا را می‌خوانند به معانی‌اش هم توجه داشته باشند. مفاتیح با ترجمه‌ای باشد كه این مضامین را داشته باشند. خیلی دعای عجیبی است ها! اصلا مثل دعای ابی‌حمزه ثمالی تمام خصوصیات و شراشر وجود انسان و مسائل‌

 و مراتب و ... همه را حضرت می‌آورند رو و برای انسان شرح می‌دهد و توضیح می‌دهند و خود را در قبال پروردگار عرضه می‌دارد كه من این هستم، من این‌طور بودم، این‌طور بودم، از عدم مرا به وجود آوردی، دست مرا گرفتی، در دامان تربیت بزرگان و در دامان تربیت خودت مرا تربیت كردی، راه را به من نشان دادی.

 واقعا وقتی كه انسان این دعا را می‌خواند به فكر خودش نمی‌افتد؟ خودش چه بوده؟ الآن كجاست؟ هان؟ به فكر خودش نمی‌افتد؟ خدا می‌توانست راه دیگری برای او درست كند، نقشه دیگری كه اینجا نباشد، در این مكتب نباشد، بر سر این سفره نباشد؛ می‌شد یا نمی‌شد؟ اما خدا نكرد! آورد، آورد، پیچاند، پیچاند، رفت دور زد از آن طرف، هركس را به تناسب حال خودش، هركس به تناسب موقعیت خودش ... وقتی شما نگاه می‌كنید این دعای روز عرفه را می‌خوانید، انگار اصلا امام حسین دارد از ما حرف می‌زند! اصلا دارد پرونده ما را می‌ریزد رو! هان! آن‌وقت آدم قدر می‌داند: عجب! این خدا ...

 من جدّاً می‌گویم، این قضیه مربوط به خودم را می‌گویم هر كدام از رفقا برای خودشان هم دارند واللَه! قسم می‌خورم كه اگر خداوند دست مرا نگرفته بود، اگر خداوند دست مرا نگرفته بود، خصوصا بعد از فوت مرحوم آقا، معلوم نبود من الآن كجا بودم. یعنی من این قضیه را به عنوان تواضع نمی‌گویم، تواضع یك جایی دارد برای خودش، وقتی یك واقعیتی هست چرا آدم نگوید؟ چرا آن منّتی را كه خدا بر سر انسان دارد، چرا انسان نیاید و آن را درك نكند و ابراز نكند و اظهار نكند؟

 الآن وقتی كه نگاه می‌كنم به جامعه، وقتی كه نگاه می‌كنم به زملاء، وقتی كه نگاه می‌كنم به اقران، به همه افراد، وقتی كه نگاه می‌كنم، می‌بینم كه عجب! آیا برای خدا كاری داشت كه بجای این مسیری كه برای ما قرار داد، یك مسیر دیگری قرار بدهد، تا ما هم در همان حال و هوا باشیم؟

 چند سال پیش بود یك نفر آمد پیش من، گفت آقا شما بیا با فلان‌كس صحبت كن؟ برای یك مسئولیتی، فلانی، می‌خواهی قبول كن ...

 گفتم: آقاجان فایده ندارد.

 گفت: شما حالا بیا صحبت كن، شاید صحبت شما را بپذیرد این شخص.

 گفتم: آقاجان فایده‌ای ندارد، این بارش را بسته! مسیرش را انتخاب كرده! وقتی مسیر انتخاب شده دیگر من چه بیایم بگویم؟ نرود میخ آهنین در سنگ؛ آب در هاون كوبیدن است.

 این نپذیرفت و رفت خلاصه سراغ همان شخص تا او را متقاعد كند برای اینكه بیاید. او هم خب مرا می‌شناسد؛ حرف مرا، كلام مرا، افكار مرا، این‌ها را می‌شناسد.

 وقتی كه برگشت گفتم: هان! صبّحكم‌اللَه!

 می‌گفت: آنچه كردم، نتوانستم او را قانع كنم بر اینكه از آن راهی كه در پیش گرفته برگردد و الان خود او دارد می‌گوید كه من نادمم! خودش دارد می‌گوید!

 خب ببینید، چه كسی دست ما را گرفت؟ خب من هم یكی مثل این! چه فرق می‌كند؟ مگر گروه خون‌

 من فرق می‌كند؟ من هم مثل این، او هم مثل من. چه كسی دست مرا گرفت؟ این دعای روز عرفه می‌آید می‌گوید هان! حواست باشد! آن كسی كه این فكر را در مغزت انداخت كه بود؟ آن كسی كه این تمایل را در قلبت قرار داد كه بود؟ آن كسی كه نفرت دوری از دنیا و تعلقات دنیا را ... آن بزرگان، آن‌ها كه آمدند و تزریق كردند، حك كردند، تزریق كردند، انشاء كردند، املاء كردند، بیان كردند، آنها ... مگر از خودت آوردی؟ اگر از خودت است، بسم‌اللَه!

 یك‌دفعه می‌بینید یك‌جا پای آدم لغزید: ای وای! دارد این هم مثل همان می‌شود!

 بگو خدایا غلط كردیم! توبه كردیم بابا! همان، همان خودت درست می‌گویی، همان! توبه كردیم!

 خدا می‌گوید می‌خواهی به تو بفهمانم كه دست خودت نیست؟ توفیق دست خودت نیست؟ می‌خواهی بفهمانم یا نه؟ خیلی مهم است این دعای روز عرفه، خیلی مهم است. و برای انسان هم دیگر فرصتی پیش نمی‌آید ها! انسان باید از این فرصت‌ها استفاده كند.

 روز عید قربان هم كه خب جای خودش را دارد و خوب است كه رفقا روز عید قربان نماز عید را بخوانند، حالا یا به جماعت یا فرادی، یا چند نفری در منزل، دیگر آن بسته به میل خودشان است و توجه داشته باشند اثرات این نماز در روز عید قربان، اگر بیش از روز عید فطر نباشد كمتر نیست! بسیار بسیار ... اولیاء الهی و عرفاء روی نماز عید قربان خیلی توجه داشتند، خیلی توجه داشتند.

 آن یك آثار دیگری دارد، یك حال و هوای دیگری دارد، یك فضای دیگری دارد، اما عید قربان یك فضای دیگری دارد و حال‌وهوای دیگری دارد.

 علی‌كلّ‌حال مهم‌ترین مطلب در این ماه مبارك، همان‌طوری كه عرض شد، پرداختن به مراقبه و عمل به آنچه را كه بزرگان در این خصوص بیان كرده‌اند است.

 ان‌شاءاللَه خداوند ما را نسبت به آنچه كه راه وصول به خودِ اوست، و مقتضی و اسباب حركت به سوی اوست موفق داشته و نصیب بفرماید و از آنچه كه موجب انحراف و اعوجاج از آن طریق است، همه ما را مصون بدارد.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. ١- سوره الاحزاب (٩) آيه ٣٩ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- سوره النحل (١٦) آيه ٥٠ [↑](#footnote-ref-2)
3. ٣- سوره الاحزاب (٢٣) آيه ٥٧ [↑](#footnote-ref-3)